نقش تجلی در مقامات سلوک

مهدی نوریان*

هاشم باقرزاده **

چکیده: تاریخ تصوف اسلامی شامل دو دورهٔ کلی پیش از ابن‌عربی و پس از اوست. این دو دوره دارای تفاوت‌های بنیادین در موضوع، زبان و هدف و غایت می‌باشند. یکی از موارد مهم اختلاف، تفاوت در معنا و جایگاه اصطلاحات تصوف است. در این مقاله به یکی از مصادیق این تفاوت یعنی بحث مهم «تجلی» پرداخته می‌شود. در عرفان دورهٔ اول (عرفان عملی)، تجلی در بعد معرفت‌شناسی و در ضمن سلوک تعریف می‌شود. در عرفان دورهٔ دوم علاوه‌بر جنبهٔ معرفت‌شناسی، تجلی در ساحت هستی‌شناسی (قوهٔ نظری و کیفیت رابطهٔ خدا و انسان و جهان هستی) در قالب مفاهیم فیض اقدس و مقدس مطرح می‌شود. در این نوشتار، متون مهم عرفانی از آغاز تألیفات عرفانی یعنی قرن چهارم تا قرن هشتم مورد بررسی دقیق قرار گرفته است. در عرفان عملی، تجلیات الهی در تعیین مرتبهٔ سالک و در بروز احوال عرفانی در سیر الی‌الله و رسیدن سالک به منازل فنا و توحید نقش برجسته‌ای دارند. در این پژوهش، انواع تجلی و نقش آن در مراحل سیر و سلوک بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: عرفان اسلامی، عرفان عملی، مقامات سلوک، تجلی

---

*استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان e-mail:m.nourian[at]itr.ui.ac.ir

**دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)

e-mail:hashem3806@yahoo.com

دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۲/۲۰؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۴/۱۷

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

مقدمه:

عرفان اسلامی از نیمهٔ دوم قرن دوم هجری با پیش‌زمینهٔ زهد شکل گرفت و سپس هرچه بیشتر گسترش یافت و در سیر تاریخی خود، تغییر و دگرگونی‌ها و تحولاتی به‌خود گرفت؛ چنان‌که توسط شماری از معاصران به دو بخش عرفان عملی و عرفان نظری تقسیم گردید و این تقسیم‌بندی به دلیل تحول بنیادی و عمیق عرفان اسلامی در قرن هفتم بود که توسط ابن‌عربی ایجاد شد. براین‌اساس، عرفان پیش از قرن هفتم که مسائل عملی سیر و سلوک در آن غلبه دارد به عرفان عملی و عرفان مکتب ابن‌عربی و پیروان او که در آن جنبه‌های نظری و علمی، ژرف‌تر است به عرفان نظری مشهور گردید.

در عرفان عملی، مبنای معرفت دو رکن اساسی دارد: انسان و خدا. سالک با پیمودن مراحلی می‌تواند مدارج کمال را طی کند و به مقصود برسد. در عرفان نظری، معرفت، علاوه‌بر انسان و خدا بر رکن هستی و آفرینش استوار است و معرفت حق با شناخت انسان و عالم هستی حاصل می‌شود. این تحول در مبانی عرفانی و توجه ویژه به مبحث هستی و آفرینش توسط ابن‌عربی با اصطلاح تجلی بیان گردیده است که پیش از او در مراحل سلوک نقشی برجسته داشته است. در اندیشهٔ ابن‌عربی تجلی در ابعاد عملی سیر و سلوک نیز مورد توجه بوده است، اما نقش آن در مکتب ابن‌عربی در بحث وجودشناسی برجسته‌تر است.

در عرفان ابن‌عربی و پیروان او، تجلی مترادف خلق و آفرینش به‌کار می‌رود و بُعد هستی‌شناسی دارد و این مسئله با تعابیری چون فیض اقدس و فیض مقدس، تبیین می‌شود (جهانگیری، ۱۳۶۱: ۲۷۲). نظریهٔ وحدت وجود و رکن هستی و آفرینش که در مکتب ابن‌عربی مورد توجه است و با مراتب وجود پیوند دارد، بر اساس و مبنای نظریهٔ تجلی مطرح می‌گردد. «تجلی نقطهٔ محوری اندیشهٔ ابن‌عربی است. همهٔ تفکر او دربارهٔ ساختار وجودی جهان در حول این محور در گردش است» (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۱۶۷). به اعتقاد پیروان این مکتب، وجود یکی بیش نیست و آن وجود خداوند است، این وجود مراتبی دارد، هر مرتبه مظهر مرتبهٔ بالاتر است و خود بر مرتبهٔ فروتر متجلی می‌شود.

در عرفان عملی تجلی به سه نوع اصلی تجلی افعالی و صفاتی و ذاتی تقسیم می‌شود که هر کدام در رسیدن سالک به مقصد نهایی سلوک مؤثر است، اما در دیدگاه ابن‌عربی، تجلی برای تبیین نظام هستی و تقسیم حضرات و مراتب وجود نقش دارد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

از دیدگاه ابن‌عربی این خود خداست که در ذات و صفات و افعال خویش حضور و تجلی دارد؛ وی از حضور خدا در هر یک از این مراتب به «حضرت» یاد کرده است. پیروان ابن‌عربی بحث را منقح کرده و از حضرات پنج‌گانه و یا شش‌گانه سخن گفته و آن‌ها را براساس نحوهٔ تجلی خداوند تقسیم‌بندی کرده‌اند (کاکایی، ۱۳۸۲: ۵۴۹).

بنابراین، مفهوم تجلی دو بُعد اساسی دارد: بُعدی در معنای فیض و وجودبخشی برای تبیین نظام هستی از دیدگاه وحدت وجود که در عرفان ابن‌عربی و پیروان او مطرح است و بعدی در معنای جلوه کردن حق بر دل سالک که به‌گونه‌های مختلف در سیر باطنی صوفی به‌سوی حق نقش برجسته‌ای دارد. این بعد از تجلی و انواع آن در مسیر سلوک برای سالک نتایجی حاصل می‌کند؛ ازجمله موجب بروز احوال عرفانی می‌گردد؛ همچنین در رسیدن سالک به منزل فنا و توحید نقش مهمی دارد که نهایت سیر إلی الله محسوب می‌شوند.

با این تفاسیر مفهوم تجلی می‌تواند تفاوت اساسی را که در مبانی عرفانی دو دورهٔ عرفانی به وجود آمده است نشان دهد؛ به خاطر تفاوت اساسی مبانی عرفان عملی و عرفان نظری که مبحث تجلی به‌خوبی نشان‌دهندهٔ آن است، در این مقاله روی موضوع تجلی در عرفان عملی تمرکز می‌شود. ابتدا تعریف تجلی و انواع آن در این دوره مورد بررسی قرار می‌گیرد و پس از آشنایی مختصر با مبحث سلوک در عرفان و تشریح مقامات و احوال عرفانی، به نقش تجلیات الهی در مراحل سفر باطنی سالک پرداخته می‌شود.

این پژوهش بر آن است تا با بررسی بعد معرفت‌شناسی مفهوم تجلی در دورهٔ اول عرفانی، نشان دهد همچنان‌که تجلی با معنای خاص وجودشناختی خود در مکتب ابن‌عربی نقشی اساسی دارد، در عرفان عملی نیز در مراتب و مقامات سیر و سلوک کارکردی بنیانی دارد و می‌تواند تغییر در مبانی دو دورهٔ عرفانی را تبیین کند.

تعریف تجلی در عرفان عملی

«تجلی» در متون تعلیمی صوفیه بیشتر با اصطلاح «استتار» تعریف می‌شود. استتار از ستر به‌معنای پرده و پنهان شدن و تجلی از جلا در معنای آشکار شدن مشتق شده است. هنگامی که آیینه زیر زنگار پنهان باشد در استتار و پوشیده از زنگار است، ولی اگر صیقل یابد، جلا پیدا می‌کند و هنگامی‌که

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

عروس را بیارایند و به مردمان نمایند به آن جلا و جلوه می‌گویند؛ زیرا از پرده بیرون می‌آید و ظاهر می‌شود تا مردم او را ببینند (مستملی بخاری، ۱۳۷۵، ج۴: ۱۵۴۸). بنابراین، تجلی در لغت به‌معنای آشکار شدن و رخ نمودن و استتار مترادف پوشیدگی و پنهان ماندن است.

در اصطلاح تصوف، استتار، وجود حجاب میان بنده و خداست و تجلی رفع حجاب‌های بشری از وجود سالک و مقدمهٔ شهود غیب است. «التَجلی رفع حِجبة البشریة، لا أن تتلوّن ذات الحق جلّ و عزّ عن ذلک و علا و الاستتار أن یکون البشریة حائلة بینک و بین الشهود الغیب» (کلاباذی، ۱۹۳۳: ۹۱؛ سهروردی، ۱۹۶۶: ۵۲۶ و کاشانی، ۱۳۸۱ :۱۳۰). اگر سالک به صفات بشری خود مشغول باشد، از دیدن غیب محروم می‌گردد، اما با رفع حجاب و پردهٔ تعلقات می‌تواند به مرتبه‌ای برسد که خدا بر او متجلی شود.

> *چون سرّ او به خویشتن مشغول گردد یا به دیدن خویش و به صفات خویش مشغول شود؛ محجوب گردد از دیدن غیب، این را استتار خوانند. باز چون همه از حق بیند و آن حق بیند نه از خویشتن و آن خویشتن، بشریت از پیش برداشت و غیب دید، این را تجلی خوانند* (مستملی بخاری،۱۳۷۵، ج۴: ۱۵۶۴).

اگر صفات نفسانی سالک، باقی باشد، حقیقت به او روی نمی‌نماید ولی با کنار رفتن ابرهای بشری خورشید حقیقت بر او تجلی می‌کند.

> *تجلی، انکشاف شمس حقیقت حق است تعالی و تقدس از غیوم صفات بشری به غیبت آن و مراد از استتار، احتجاب نور حقیقت به ظهور صفات بشری و تراکم ظلمات آن* (کاشانی، ۱۳۸۱: ۱۲۹).

برای اینکه وجود سالک مستعد تابش انوار تجلی شود باید با مجاهده و انجام اعمال و عبادات، نفس خود را تزکیه کند و آیینهٔ دل را صیقلی دهد تا شایستهٔ شهود جمال حق شود. علاوه‌بر کوشش سالک، کشش و جذبهٔ حق‌تعالی نیز باید او را یاری کند. جلوه کردن خدا بر دل عارف، منوط به جذبه و عنایت الهی است، چنان‌که اگر صوفی از بندگان مقبل خدا باشد انوار تجلی الهی بر دل او می‌تابد. «التجلی إشراق أنوار إقبال الحق علی قلوب المقبلین علیه» (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۳۶۳ و رک: قشیری، ۱۳۸۹: ۲۶۶ و خرگوشی، ۱۴۲۷ :۴۰۰ و بقلی شیرازی، ۱۳۹۳: ۲۷۵ نیز ۱۳۸۹: ۴۴۵). هنگامی‌که کوشش صوفی با کشش حق همراه گردد، انوار الهی بر دل او می‌تابد و او را شایستهٔ شهود حق

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

می‌کند. «تجلی، تأثیر انوار حق باشد به حکم اقبال بر دل مقبلان که بدان شایسته آن شوند که به دل مر حق را ببینند» (هجویری، ۱۳۸۳: ۵۶۵). طبق تعریف عارفان، تجلی تابیدن انوار الهی پس از مجاهدهٔ عارف، همراه با جذبه و عنایت حق است که خود مقدمه‌ای برای شهود محسوب می‌شود و او را در نیل به معرفت حق یاری می‌کند.

انواع تجلی

سهل تستری از نخستین عارفانی است که به تقسیم‌بندی تجلی و انواع آن پرداخته است. تستری، تجلی را به سه نوع: ذات، صفات ذات و حکم ذات تقسیم نموده است.

التجلّی علی ثلاثة احوال، تجلّی ذات و هی المکاشفة و تجلّی صفات الذات و هی موضع نور و تجلّی حکم الذات و هی الآخرة و ما فیها (کلاباذی، ۱۹۳۳: ۹۰ و رک: عطار نیشابوری، ۱۹۰۵: ۲۶۵).

تجلی ذات و تجلی صفات ذات از انواع اصلی تجلی در عرفان محسوب می‌شود، اما تجلی حکم ذات، تعبیری از رؤیت خدا در قیامت است؛ که از موضوعات مهم کلامی است و در مبحث سیر و سلوک مطرح نمی‌شود.

در یک تقسیم‌بندی مشهور از صفات حق، از دو نوع صفت جلالی و جمالی یاد می‌شود و تجلی صفات نیز به تجلی جمالی و تجلی جلالی تقسیم می‌گردد. گاهی خدا با صفات جمالی ازجمله فضل و رحمت و لطف و کرم خویش بر عارف متجلی می‌شود و زمانی با صفات جلالی همچون قدرت و عظمت و کبریائی و عزت و جباری. علاوه‌بر دو نوع ذات و صفات، تجلی افعال نیز از انواع تجلی در عرفان است. «التجلّی قد یکون بطریق الأفعال و قد یکون بطریق الصفات و قد یکون بطریق الذات» (سهروردی، ۱۹۶۶: ۵۲۶).

برای نیل به شناخت خدا، معرفت به ذات و صفات و افعال او اصلی اساسی محسوب می‌شود. «معرفت خدای تعالی بر سه نوع است: یکی معرفت ذات، دیگر معرفت صفات، و دیگر معرفت افعال و احکام خدا» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۸۹: ۶۰). و بحث معرفت‌شناسی افعال و صفات و ذات حق، در عرفان اسلامی در انواع تجلی نمود و جلوهٔ ویژه‌ای دارد و به‌گونه‌ای مشخص‌کنندهٔ مرتبهٔ عارف در سیر إلی الله است. تجلی افعال در مرتبهٔ پایین‌تر و خاص مبتدیان سلوک است، تجلی

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

صفات ویژهٔ متوسطان و تجلی ذات برترین مرتبه و ویژهٔ منتهیان و واصلان است که در وجود حق مستغرق شده‌اند. «اول تجلی که بر سالک آید در مقامات سلوک، تجلی افعال بود و آن‌گاه تجلی صفات و بعد از آن تجلی ذات» (کاشانی، ۱۳۸۱ :۱۳۱).

عارف در سیر الی‌الله هنگامی که در ابتدای راه است تجلی افعالی نصیب او می‌گردد و در مرتبهٔ بالاتر با مجاهده و کوشش بیشتر، تجلی صفات برای او حاصل می‌شود و هنگامی‌که در انتهای سلوک قرار می‌گیرد، با تابش تجلی انوار ذات، مستغرق دریای حق می‌شود و این مقام کاملان است. «إذا قطع الواصل مفاوز أنوار الأفعال بالعقل و سبح فی بحار الصفات بالروح، یتجلِ الحق سبحانه لسره من أنوار ذاته صرفا فیستغرق سرّه فی بحر ذاته» (بقلی شیرازی، ۱۴۲۶: ۲۱۰). در مراحل سلوک و سفر باطنی، نقش تجلیات الهی در مشخص کردن جایگاه سالک مؤثر است و به‌گونه‌ای تفاوت مبتدیان با منتهیان سلوک را مشخص می‌کند.

تعریف سلوک عرفانی

هدف علم عرفان، معرفت و شناخت حق‌تعالی است. سالک باید مراحل و منازلی را پشت سر بگذارد تا به این هدف متعالی برسد. سلوک عرفانی، سیری انفسی است و سفر سالک که سفر دل به‌سوی حقیقت است، حرکتی درونی است. «سفری بود بر تن و آن از جایی به جایی انتقال کردن بود و سفری بود به دل و آن از صفتی به صفت دیگر گشتن بود» (قشیری، ۱۳۸۳: ۴۸۸). در متون عرفانی، تعابیری چون طریق و طریقت و اهل طریقت و رهرو و راهبر و... به شباهت سلوک دل به سفر اشاره دارد. «صوفی که در طلب خدا پا به راه می‌گذارد خود را سالک و مرد راه می نامد» (غنی، ۱۳۸۹ : ۱۸۹). سالک باید منزل به منزل به مقصد نهایی که معرفت حق و وصال با اوست نایل شود.

در متون عرفانی، عارفان براساس تجربیات و مواجید خاص خویش به شرح منازل سلوک پرداخته‌اند که البته به‌صورت پراکنده و بسیار متنوع و متفاوت با یکدیگر است. خواجه عبدالله انصاری در *منازل السائرین*، به‌طور منظم و منسجم سلوک را به ده بخش تقسیم می‌کند و برای هر بخش ده منزل در نظر می‌گیرد. بخش اول را بدایات می‌نامد و اولین منزل آن را یقظه می‌داند و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

آخرین بخش یا بخش دهم را نهایات می‌نامد و آخرین منزل آن را توحید ذکر می‌کند. بنابراین، اولین منزل سلوک یقظه و آخرین آن، توحید است.

یقظه یعنی بیداری و بیرون آمدن از خواب غفلت، همراه با انتباه یعنی به‌خود آمدن و آگاه شدن برای رفتن به‌سوی خدا نخستین منزل سلوک است. یقظه و انتباه نخستین نوری است که بر دل بنده می‌تابد. «هی أول ما یستنیر قلب العبد بالحیاه لرؤیه نور التنبیه» (انصاری، ۱۴۱۷ق: ۳۵). تا این یقظه و انتباه پدید نیاید، سلوکی آغاز نمی‌شود و سالکی وجود نخواهد داشت.

منزل دوم اراده و طلب است. با تحقق اراده، صوفی با تمام وجود خواهان است تا به منزل مقصود برسد. اراده، ترک عادت و برخاستن دل در طلب حقیقت است (رک: قشیری، ۱۳۸۳: ۳۰۸). اراده با طلب ملازم است. با صفت اراده، سالک مرید است و آنچه می‌خواهد به آن برسد مراد اوست و با صفت طلب، طالب است و هدف او مطلوب اوست. وقتی مرید و طالب می‌خواهد برای یافتن مراد و مطلوب خود سفر خود را آغاز کند به توان و نیروی معنوی مناسب نیاز دارد تا از مراحل صعب و دشوار این سفر عبور کند، مجاهده با نفس و تزکیهٔ آن، بهترین ابزار برای رسیدن به این نیروی درونی است و تزکیهٔ نفس مراتب و مراحلی دارد که سالک باید آن‌ها را طی کند.

در عرفان، به مراحلی که با کسب و گذشتن از آن سالک به تزکیهٔ نفس می‌پردازد «مقام» می‌گویند. معنای مقام آن است که بنده با انجام مجاهدت‌ها و ریاضت‌ها و بریدن از غیر خدا در پیشگاه خداوند قرار بگیرد. «مقام، عبارت بود از راه طالب و قدمگاه وی اندر محل اجتهاد و درجت وی به مقدار اکتسابش اندر حضرت حق‌تعالی» (هجویری، ۱۳۸۳: ۲۷۵). از نظر سراج طوسی مقامات عرفانی عبارت‌اند از: توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا (رک: سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۴۲).

عارف با تزکیهٔ نفس و صافی کردن اندرون از تعلقات و کسب مقامات عرفانی، شایستگی پیدا می‌کند که احوال عرفانی بر دل او وارد شود. مقامات عرفانی با اجتهاد صوفی کسب می‌شود، ولی احوال از فضل و لطف الهی است. «حال عبارت بود از فضل خداوند تعالی و لطف وی به دل بنده بی‌تعلق مجاهدت وی بدان» (هجویری، ۱۳۸۳: ۲۷۵). مقامات ازجمله مکاسب است و احوال از مواهب. طبق نظر سراج، احوال عرفانی عبارت‌اند از مراقبه، قرب، محبت، خوف، رجا، شوق، انس، اطمینان،

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

مشاهده و یقین (رک: سراج طوسی،۱۹۱۴: ۷۲-۵۴). تجلیات الهی -که از جذبه‌های حق محسوب می‌شوند- در بروز احوال عرفانی که از مواهب‌اند، مؤثرند. به دیگر سخن، نتیجهٔ تجلیات الهی در سیر الی‌الله، حصول برخی احوال عرفانی برای سالک است. همچنین پس از اینکه سالک به مرتبهٔ مشاهده و یقین رسید، در پرتو انوار تجلیات، فنای فی‌الله برای او حاصل می‌شود و در منزل نهائی سلوک یعنی توحید قرار می‌گیرد.

تبیین نقش تجلیات در بروز احوال عرفانی

رضا، خوف و رجا، قبض و بسط، و هیبت و انس ازجمله احوال عرفانی هستند که تجلیات الهی در بروز آن‌ها بر دل سالک نقش ویژه‌ای دارند.

نقش تجلی افعالی در بروز حال رضا

عارفان در اینکه رضا ازجمله مقامات است یا احوال اختلاف نظر داشته‌اند. سراج آن را ازجمله مقامات و درواقع آخرین مقام می‌داند (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۵۴). طبق نظر هجویری، عراقیان، رضا را از مقامات می‌دانند و خراسانیان آن را از احوال برمی‌شمارند. در نظر او، رضا نهایت مقامات و بدایت احوال است (هجویری، ۱۳۸۳ : ۲۷۶). در اینجا ما رضا را ازجمله احوال آورده‌ایم که تجلی افعالی در بروز آن نقش مهمی ایفا می‌کند.

رضا از احوال عرفانی است که با حصول آن، سالک همه‌چیز را تحت تصرف حق می‌داند و برای خود اختیاری قائل نمی‌شود. به گفتهٔ جنید بغدادی: «الرضا رفع الاختیار» (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۵۳ و کلاباذی، ۱۹۳۳: ۷۲). سالک که در امور، اختیاری از خود نمی‌بیند، همه‌چیز را خواستهٔ حق می‌داند و از آنچه بر او حادث می‌شود راضی و خرسند است. طبق سخن ذوالنون مصری: «الرضا سرور القلب بمرّ القضا» (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۵۳ و کلاباذی، ۱۹۳۳: ۷۲). رضا، سرور و شادی قلب است با وجود تلخی قضای الهی. قلب سالک با بروز حال رضا تحت جریان حکم حق به سکون و آرامش می‌رسد. سالک در مرتبهٔ رضا نه‌تنها از آنچه برای او به‌وجود می‌آید، ناراحت نمی‌شود بلکه از آن خشنود است و به گفتهٔ ابن‌عطا هرچه بر سالک می‌رسد آن را ارادتی قدیم و حکمی سابق ازسوی حق می‌داند؛ با وقوع حوادث مضطرب نمی‌شود و خرّم و شاد است (هجویری، ۱۳۸۳: ۲۷۲؛ سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۵۴ و کلاباذی، ۱۹۳۳: ۷۲).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

تجلی افعال الهی برای سالک موجب بروز حال رضا در او می‌گردد. با تجلی افعالی، عارف برای خود تدبیر و اختیاری در نظر نمی‌گیرد و هیچ عملی را از خود و دیگری نمی‌بیند، در نظر او هر آنچه واقع می‌شود نتیجهٔ فعل حق است.

و منهم من یجد الله بطریق الافعال و هو رتبة فی التجلّی فیفنی فعله و فعل غیره لوقوفه مع فعل الله و یخرج فی هذه الحالةمن التدبیر و الاختیار و هذه رتبة الوصول (سهروردی، ۱۹۶۶: ۵۱۷).

سالک با تجلی افعالی از افعال خلق و انتساب خیر و شرّ و نفع و ضرّ به آن‌ها قطع نظر می‌کند و هیچ فعلی را به خود نیز نسبت نمی‌دهد و با دانش به اینکه آفرینندهٔ افعال، دیگری است و تحت حکم خدا اختیاری ندارد، در مرتبهٔ رضا و تسلیم قرار می‌گیرد. «التجلّی بطریق الافعال یحدث صفو الرضا و التسلیم» (سهروردی، ۱۹۶۶: ۱۵۴). در هنگام تجلی افعالی، عارف با تمام وجود بر آن است که خداوند گردانندهٔ امور اوست و در دست تصرف حق است و آنچه از قضای الهی به وجود می‌آید، برای او خوشایند است. در منازل سیر الی‌الله، حصول تجلی افعالی، خاص مبتدیان است و اولین مرتبهٔ وصول به حق محسوب می‌شود و سالک با آن در مرتبه رضا واقع می‌شود.

تبیین نقش تجلیات صفاتی در حصول احوال عرفانی خوف و رجا

خوف و رجا، به‌ترتیب، از نتایج تجلی جلالی و جمالی خداوند هستند که در ابتدای سلوک، بر مبتدیان عارض می‌شوند. غایت صوفی رسیدن به وصال حق است. اگر سالک لغزشی نماید، چندین گام از وصول به حقیقت باز می‌ماند. ترس و خوفی لازم است تا صوفی از گناه و معصیت بر حذر باشد. گاهی سالک از خشم و عذاب خدا می‌ترسد که باعث اضطراب و ناآرامی در قلبش می‌شود و گاهی خوف او ترس از قطیعت و کدورتی است که در صفای معرفت او به وجود آمده است. حال خوف حاصل تجلی صفات جلالی خدا ازجمله عظمت و جباری اوست .«چون تجلی عظمت درآید، خوف را پدید آورد» (بقلی شیرازی، ۱۳۸۱: ۳۲). خداوند با صفات جلالی بر صوفی متجلی می‌شود اما این خود لطفی در حق اوست تا بتواند به سیر إلی الله بپردازد و از خدعه‌های نفس غافل نشود. سالک در پرتو تجلی جلالی حق، در حالت خوف وجودش به لرزه درمی‌آید و بر اعمالش

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

مواظبت می‌کند و از ارتکاب معاصی می‌پرهیزد. «الخوف حرکه القلب من جلال الرب» (قشیری، ۱۳۹۳: ۱۶۱).

سالک با بروز حال خوف، از عواقب توجه به امور نفسانی ترسان است و دل او در سطوت و عظمت الهی دچار اضطراب می‌شود. چنان‌که حال خوف، موجب خشوع سالک و حفظ ادب در پیشگاه حضرت حق می‌گردد. به گفتهٔ ابوسلیمان دارانی: «هرگاه که خوف در دل دائم بود، خشوع بر دل ظاهر گردد و اگر دائم نگردد و گاه گاه بر دل خوفی می‌گذرد، هرگز دل را خشوع حاصل نیاید» (عطار، ۱۹۰۵: ۲۳۱). همچنان که تجلی جلالی باعث حال خوف در دل صوفی می‌شود، موجب خشوع او نیز می‌گردد. طبق فرمودهٔ پیامبر(ص) : «إن الله تعالی إذا تجلّی لشیء خشع له» (قشیری،۱۳۸۳ :۱۱۶). اگر خدا بر چیزی تجلی کند باعث خشوع آن چیز می‌شود. خشوع صوفی نشانهٔ تابش تجلیات جلالی بر او و خائف شدن دربرابر حق است. «اگر ذات قدیم به صفات جلال تجلی کند از عظمت و قدرت و کبریا و جبروت، علامت آن خشوع و خضوع بود» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۱۳۱). بنابراین، حال خوف، خود نتایجی برای سالک دربر دارد ازجمله باعث خشوع و خضوع صوفی و حفظ ادب در پیشگاه حضرت حق می‌شود.

ملازم حال خوف، حال رجا است. خوف و رجا دو بالی هستند که سالک با آن به سیر خود در سلوک احتیاج دارد و موجب اعتدالی در احوال سالک می‌شود. «الخوف و الرجا جناحا العمل لا یطیر الّا بهما» (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۶۲). سالک همچنان که از عقوبت خدا ترسان است به لطف و بخشش او چشم امید دارد. «یَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ یَخافُونَ عَذابَهُ» (إسرا: ۵۷). همچنان‌که حال خوف نتیجهٔ بروز تجلی جلالی حق است. «فایدهٔ خوف تسخین و تبریح است نسبت به جلال». حال رجا نیز با تجلیات جمالی حق حاصل می‌شود. «فایدهٔ رجا تبرید و ترویح است نسبت به جمال» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۳۹۳).

صوفی در حال خوف از قهر و غضب خدا می‌ترسد و در حال رجا به لطف و کرم خداوند امیدوار است. حال رجا در پرتو تابش تجلیات جمالی چون کرم و فضل وجود، برای سالک محقق می‌گردد و موجب ارتیاح و آسایش قلب او می‌شود. به گفتهٔ ابن‌خفیف شیرازی: «الرجاء إرتیاح القلوب لرؤیه کرم المرجو» (قشیری، ۱۳۹۳: ۱۶۷). در مرتبهٔ رجا، عارف در پرتو تجلیات جمالی حتی

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

جلال و عظمت حق را به چشم لطف و جمال می‌نگرد. «الرجاء رؤیه الجلال بعین الجمال» (قشیری، ۱۳۹۳: ۱۶۶). رجا برای سالک با تجلی صفات رحمت و کرم حق حاصل می‌شود و به‌جای ترس از عقوبت، به بخشش حق امیدوار است.

مبتدیان سلوک در پرتو تجلی جلالی از معاصی می‌پرهیزند و تحت انوار تجلی جمالی با آرامش قلب، به بخشش الهی امید دارند و به سیر الی‌الله ادامه می‌دهند.

تبیین نقش تجلیات صفاتی در حصول احوال عرفانی قبض و بسط

احوال قبض و بسط در مرتبهٔ بالاتری از احوال خوف و رجا قرار دارند. خوف و رجا مخصوص مبتدیان سلوک و قبض و بسط مخصوص متوسطان است. «أن القبض فوق رتبه الخوف و البسط فوق منزله الرجاء» (قشیری، ۱۳۹۳: ۸۵ و رک: هجویری، ۱۳۸۳: ۵۴۹ و کاشانی، ۱۳۸۱: ۴۲۵).

سالک در حالت استتار، دچار قبض و گرفتگی دل می‌شود و هنگامی‌که خدا بر او تجلی می‌کند انبساط خاطر و گشادگی روح برای او حاصل می‌شود. حال قبض، گرفتگی قلب در حالت حجاب است. «قبض عبارتی بود از قبض قلوب اندر حالت حجاب». و بسط، گشادگی آن در حالت کشف. «بسط عبارتی است از بسط قلوب اندر حالت کشف» (هجویری، ۱۳۸۳: ۵۴۸). قلب سالک، هنگامی‌که در حجاب و استتار است دچار قبض می‌شود که خود موجب حزن و اندوه می‌گردد و زمانی که حجاب تعلقات نفسانی برطرف شود و حق تجلی کند، صوفی در حالت بسط واقع می‌شود. «القبض لمن تولی عن الحق و البسط لمن تجلی له الحق» (قشیری،۲۰۰۷، ج۱: ۱۹۵). ظهور صفات نفس و وجود حظوظ آن باعث قبض می‌شود و با رفع حجاب نفس، بسط حاصل می‌گردد و قلب صوفی در حالتی از اشراق نور سرور قرار می‌گیرد؛ سرور و نشاطی درونی که حاصل تجلی حق بر وجود سالک است.

گاهی آنچه باعث قبض صوفی می‌گردد، وجود حجاب و استتار نیست بلکه گرفتگی دل، حاصل تجلی جلالی و عظمت حق بر اوست. «یقبض المشتاقین فی رفاق التوحید فیتجلّی لهم مشاهده العظمه» (بقلی شیرازی، ۲۰۰۸: ۹۵). قبض، نشانهٔ قهر الهی است که صوفی را به خطایش آگاه می‌کند و او را به طاعت می‌اندازد. «به گاه قبض، صر صر قهر آید، شواهد جلال نماید، بنده بسوزد، بزارد در خواهش آید» (میبدی،۱۳۷۱ ،ج ۹ : ۳۱۷). چنان‌که تجلی صفات جمالی، موجب بسط و فرح

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

خاطر می‌شود. «یبسط العاشقین فی حجال الأنس فیتجلی لهم مشاهده الجمال» (بقلی شیرازی، ۲۰۰۸: ۹۵). بسط، نشانهٔ لطف الهی است که موجب آرامش قلب سالک می‌شود. «به‌گاه بسط، نسیم لطف بوی وصال آرد، شواهد جمال نماید بنده بنازد، در رامش آید» (میبدی،۱۳۷۱، ج ۹: ۳۱۷). خداوند در پرتو تجلیات جلالی، حظوظ نفسانی را از دل صوفی می‌رباید و با تجلیات جمالی او را مسرور می‌کند. صوفی با تجلی جلال در حال قبض، در گدازش و قهر حق است و با تجلی جمال در حال بسط، در نوازش و لطف حق قرار دارد.

تبیین نقش تجلیات صفاتی در حصول احوال عرفانی هیبت و انس

هیبت و انس از احوال عرفانی هستند که در مرتبهٔ بالاتری از قبض و بسط قرار دارند و مخصوص منتهیان سلوک‌اند. «الهیبه أعلی من القبض و الأنس أتمّ من البسط» (قشیری، ۱۳۹۳: ۸۵). هنگامی که صوفی به مرتبهٔ کمال نزدیک می‌شود در پرتو تجلی جمالی حق در حال انس و با تابش انوار جلالی در حال هیبت قرار می‌گیرد.

> *چون حق‌تعالی به دل بنده تجلی کند به شاهد جلال، نصیب وی اندر آن هیبت بود، باز چون به دل بنده تجلی کند به شاهد جمال، نصیب وی اندر آن اُنس بود، تا اهل هیبت از جلالش بر تعب باشند و اهل اُنس از جمالش بر طرب* (هجویری، ۱۳۸۳: ۵۵۰ و نیز رک: نجم کبری، ۲۰۰۹: ۱۶۵).

تغییر و دگرگونی در صفات الهی صورت نمی‌گیرد بلکه با توجه به مرتبهٔ بالاتر سالک در سلوک نتیجه‌ای برتر از احوال خوف و رجا و قبض و بسط برای او حاصل می‌شود. چنان‌که انس، «التذاذ باطن به مطالعه کمال جمال محبوب» و هیبت، «انطوای باطن به مطالعه کمال جلال محبوب» است (کاشانی، ۱۳۸۱ : ۴۲۱). عارف منتهی هنگام تجلی صفات جلالی و جمالی وقتی در مرتبهٔ هیبت و انس قرار می‌گیرد، به مرتبه‌ای از وصول حق می‌رسد. «و منهم من یوقف فی مقام الهیبة و الاُنس بما یکاشف قلبه به من مطالعة الجمال و الجلال و هذا تجلّی طریق الصفات و هو رتبة فی الوصول» (سهروردی، ۱۹۶۶: ۵۱۷).

تجلیات جلالی و جمالی با توجه به حالت و ویژگی هر سالکی برای او نتایجی دربردارد و وقوع تجلیات گوناگون در سلوک، به‌معنای دگرگونی در ذات و صفات حق نیست، بلکه با توجه به حالت صوفی در حین سلوک هر نوع تجلی باعث بروز حالی در سالک می‌شود. همچنین بروز

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

احوال خوف و رجا، قبض و بسط و هیبت و انس، در مسیر سلوک نتایجی برای سالک دارند که با راهنمایی مراد خود می‌تواند با طمأنینه در سیر الی‌الله گام بردارد.

از بحر خوف و رجا، گوهر زهد و ورع بیرون آید و از بحر قبض و بسط گوهر فقر و وجد آید و از بحر هیبت و انس گوهر فنا روی نماید تا در منازل بقا بیاساید (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۹ : ۴۲۱).

تجلی و مشاهده

سالک در سیر الی‌الله پس از دریافت حال اطمینان به مرتبهٔ مشاهده می‌رسد که از نتایج تجلی ذات است. با افاضهٔ نور ذات بر قلب صوفی، حال مشاهده برای او ممکن می‌شود. البته سالک پیش از وصول به مرتبهٔ مشاهده که خاص منتهیان است، ابتدا با محاضره و سپس با مکاشفه روبه‌رو می‌شود که هرکدام نتیجهٔ تابش تجلیات الهی هستند. «محاضره ابتدا بود و مکاشفت از پس او بود و از پس این هر دو مشاهده بود» (قشیری، ۱۳۸۳: ۱۱۷). در محاضره و مکاشفه و مشاهده، بحث ارتباط سالک با خدا نمود بیشتری دارد و با توجه به مراتب شهود، درجهٔ قرب صوفی به حق در مسیر سلوک تعیین می‌شود. مقام عارفان از شهود افعال و شهود صفات یا محاضره و مکاشفه درنهایت به شهود ذات و مشاهده ارتقا می‌یابد. «لأن القوم ارتقوا من شهود الأفعال إلی شهود الصفات، ثم من شهود الصفات إلی شهود الذات» (قشیری، ۲۰۰۱: ۳۰۱).

پیش از پرداختن به بحث مشاهده و پیوند آن با تجلّی ذات که خود مقدمه‌ای برای رسیدن سالک به مرتبهٔ عالی فنا است، لازم است که به مباحث محاضره و مکاشفه و ارتباط آن‌ها با تجلیات الهی اشاره گردد.

تبیین نقش تجلی افعالی در مرتبهٔ محاضره

سالک در سفر باطنی خویش و در مسیر رسیدن به حق با توجه به درجهٔ خود در سلوک، به‌گونه‌ای خدا را مشاهده می‌کند، چنان‌که با توجه به مرتبهٔ صوفی و ظهور تجلیات، درجهٔ شهود نیز متفاوت است. شهودی که با تابش انوار تجلی افعالی برای سالک به وجود می‌آید محاضره نام دارد. «شهودِ تجلّیِ افعال را محاضره خوانند» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۱۳۱).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

یکی از ابعاد تجلی افعالی این است که عارف همه‌چیز را آثار فعل حق‌تعالی می‌داند و با رؤیت فعل، طالب فاعل می‌گردد و آیات و نشانه‌های الهی در عالم هستی او را به شهود حق رهنمون می‌شود. «محاضره اندر شواهد آیات باشد» (هجویری، ۱۳۸۳: ۵۴۷). حاصل شهود افعالی برای سالک، وقوع حال تفکر در اوست». علامت محاضره دوام تفکر باشد اندر رؤیت آیت» (هجویری، ۱۳۸۳: ۵۴۷). دل سالک در مرتبهٔ محاضره، با ذکر و یاد حق و اینکه همه‌چیز حاصل تجلی افعالی است، حاضر حق می‌شود ولی هنوز در ورای پرده و در حالت شک قرار دارد زیرا هنوز در ابتدای راه است و عقل و برهان او را به پیش می‌برد. «خداوند محاضره را عقل راه نماید» (قشیری، ۱۳۸۳: ۱۱۸). در مرتبهٔ محاضره، سالک، خدا را در آثار فعل حق در هستی شهود می‌کند، درحالی‌که این آثار در سلوک، نوعی حجاب محسوب می‌شوند امّا برای صوفی مبتدی تفکّر و تعمق در کنه هستی خود باعث ایجاد سیر استکمالی او در سیر إلی الله می‌شود؛ حتی اگر عقل راهنمای او باشد.

تبیین نقش تجلی صفاتی در مرتبهٔ مکاشفه

مرتبهٔ برتر از محاضره، مکاشفه است که حال متوسطان سلوک است. شهودی را که با تابش انوار تجلیات صفاتی برای سالک حاصل می‌شود، مکاشفه می‌گویند. «شهودِ تجلّیِ صفات را مکاشفه خوانند» (کاشانی،۱۳۸۱: ۱۳۱). سالک در مرتبهٔ محاضره با رؤیت آیات الهی در محضر حق قرار می‌گیرد ولی هنوز پشت پرده است و با هدایت عقل خویش به پیش می‌رود. ولی با تجلی صفاتی، پرده‌های شک از قلب صوفی کنار می‌رود و از رؤیت آیات و افعال می‌گذرد و به درجه‌ای از شهود باطنی می‌رسد. «مکاشفه اندر شواهد مشاهدات باشد» (هجویری، ۱۳۸۳: ۵۴۷). سالک در مرتبهٔ محاضره به تفکر در آثار فعل حق می‌پردازد ولی در مرتبهٔ مکاشفه با تجلی جلال و عظمت حق، به درجهٔ حیرت نایل می‌شود که فوق مرتبهٔ تفکّر است. «علامت مکاشفه دوام تحیّر اندر کنه عظمت است» (هجویری، ۱۳۸۳: ۵۴۷). صوفی در مرتبهٔ مکاشفه، با برطرف شدن پرده‌های شک و محو عقل او در انوار صفات با علم یقینی به خدا نزدیک‌تر می‌شود. «صاحب مکاشفت را علمش نزدیک کند» (قشیری، ۱۳۸۳: ۱۱۸). هنگامی که خدا با صفات خویش متجلی می‌شود، صوفی از صفات خود که نوعی حجاب است چشم می‌پوشد و با علم الیقین و بدون دعاوی شک به شهود صفات حق نایل می‌شود.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

تبیین نقش تجلی ذات در مرتبهٔ مشاهده

هنگامی که با مجاهده و به مدد جذبه‌های حق، تمام ماسوی الله و نفس سالک که حجاب اعظم است از وجودش رخت بربندد، می‌تواند خدا را در آیینهٔ دل خویش ببیند. «مراد این طایفه از عبارت مشاهدت، دیدار دل است که به دل حق را می‌بیند اندر خلأ و ملأ» (هجویری، ۱۳۸۳: ۴۸۴). سالک در مقام محاضره هنوز پشت پرده قرار دارد، در مرتبهٔ مکاشفه اندکی از حجاب با تجلی صفات محو می‌شود ولی با تجلی ذات حق در مرتبهٔ مشاهده، دیگر حجابی نمی‌ماند و حالِ یقین برای صوفی محقق می‌شود. «المشاهده سقوط الحجاب بتّا و هی فوق المکاشفه» (انصاری، ۱۴۱۷: ۱۲۴).

برتری مقام مشاهده نسبت به محاضره و مکاشفه این است که عارف بی‌واسطهٔ افعال و صفات، ذات حق را مشاهده می‌کند. «شهودِ تجلّیِ ذات را مشاهده خوانند» (کاشانی،۱۳۸۱ :۱۳۱). تجلی ذات که جلوه کردن ذات حق بر دل عارف است، به‌معنای این نیست که خداوند خود را عیان و آشکارا به سالک می‌نماید، بلکه هنگامی است که سلطان حق بر سرّ و دل عارف غالب می‌گردد تا در سرّ و دل او چیزی غیر حق باقی نمی‌ماند، چنان‌که گویی حق را می‌بیند (مستملی بخاری، ۱۳۷۵: ۱۵۴۸). در این مرتبه، غیر از وجود حق چیزی نیست و آسمان سرِّ عارف از ابرهایی که آفتاب شهود حق را پوشانده بود، صافی می‌شود و خورشید حقیقت رخ می‌نماید و معرفت حق، وجود عارف را محو می‌کند و او را به یقین می‌رساند.

در مرتبهٔ محاضره و مکاشفه، سالک بین احتجاب و کشف سرگردان است، اما به گفتهٔ عمرو بن عثمان مکی در مرتبهٔ مشاهده، انوار الهی به‌طور متوالی و بدون انقطاع و استتار بر وجود عارف می‌تابد و تجلی می‌کند و او را به درجهٔ قرب حق می‌رساند. «انوار تجلی متواتر بود بر دل وی بی آنکه چیزی او را پوشیده کند و به چیزی بریده گردد» (قشیری، ۱۳۸۳: ۱۱۸) و (هجویری، ۱۳۸۳: ۱۲۸). بنابراین، آنچه مقام مشاهده را از محاضره و مکاشفه برتر می‌کند، تابش پیوسته و دائمی انوار تجلی ذات است که وجود عارف در تابش آن انوار، روشن و نورانی می‌گردد و حق را شهود می‌کند. حقیقت مشاهده، محو و ذوب و فانی شدن وجود عارف در ذات حق است، با مشاهدهٔ حق، صوفی به مرتبهٔ فنا می‌رسد چنان‌که صفات و ذات او در پرتو ذات حق فانی می‌شود و باقی به بقای حق می‌گردد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

تبیین نقش تجلیات در مرتبهٔ فنا

سالک با تزکیهٔ نفس، آیینهٔ دل خود را صیقلی می‌دهد و مستعد شهود انوار ذات می‌شود و پس از حال مشاهده و یقین، به مرتبهٔ فنا و بقا می‌رسد. فنا تهی شدن از خود و پر شدن از محبوب است و بقا پیوستن در حقیقت حق است». فنا از خودی خود رستن است و بقا به حقیقت حق پیوستن است» (انصاری، ۱۳۷۲: ۶۴۶). سالک، کوشش می‌کند و از خدا توفیق و یاری می‌طلبد تا از شهوات و رعونات نفس، فانی و به خصلت‌های نیک، باقی گردد.

سیر سالک از نخستین منزل سلوک که یقظه است تا رسیدن به منزل فنا، سفر اول او محسوب می‌شود که به آن «سیر الی‌الله» می‌گویند و مرتبهٔ فنا غایت این سفر است. «فنا عبارت است از نهایت سیر الی‌الله» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۴۲۶). و صوفی با فنای فی‌الله به بقای بالله می‌رسد که آغاز سفر دوم او یعنی سیر فی‌الله است«. بقا عبارت است از بدایت سیر فی‌الله» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۴۲۶). سالک برای رسیدن به مرتبهٔ فنا، باید با کوشش خویش، اندرون را از غیر حق خالی کند و البته کوشش او بی‌کشش حق راه به جایی نمی‌برد، جذبهٔ الهی نیز اصلی مهم در رسیدن سالک به غایت سلوک یعنی منزل فنا است و این جذبه با تجلی خدا حاصل می‌شود. «نزدیک این طایفه، فنا که بنده را پدید آید از تجلی حق آید در سرّ او» (مستملی بخاری، ۱۳۷۵: ۱۵۸۹).

فنا با توجه به انواع تجلی مراتبی دارد و سالک در سفر باطنی خویش، در پرتو انواع تجلیات الهی به مراتبی از فنا می‌رسد. با تجلی افعالی، تمام احکام و امور را تحت قدرت خدا می‌داند و از خلق و از پندار وجود آثار خلق فانی می‌شود. به فنایی که نتیجهٔ تجلی افعالی است «فنای ظاهر» می‌گویند. فنای ظاهر آن است که خدا به طریق افعال بر عارف تجلی کند. صاحب این فنا آن‌چنان مستغرق بحر افعال الهی می‌شود که نه برای خود و نه برای غیر، هیچ فعل و اختیاری در نظر نمی‌گیرد مگر فعل و ارادت خداوند و تحت تصرف حق قرار می‌گیرد. بنابراین، تجلی افعالی باعث فنای افعال سالک می‌شود (سهروردی، ۱۹۶۶: ۵۲۱؛ کاشانی، ۱۳۸۱: ۴۲۶).

مرتبهٔ دیگر فنا، با تجلی صفات حاصل می‌شود، در این مرتبه که به آن «فنای باطن» گفته می‌شود در پرتو انوار صفات حق، صفات سالک فانی می‌شود. (سهروردی، ۱۹۶۶: ۵۲۱؛ کاشانی، ۱۳۸۱: ۴۲۶). چنان‌که یکی از معانی فنا، غایب شدن از صفات بشری است. «أن الفناء هو الغیبه عن صفات بشری» (کلاباذی، ۱۹۳۳: ۹۵؛ رک: هجویری، ۱۳۸۳: ۳۶۲). صوفی از صفات خویش فانی و به اوصاف حق

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

باقی می‌شود. هرکدام از صفات الهی نیز با توجه به حال سالک خاصیتی دارد و او را به مراتبی از فنا می‌رساند. وقتی خدا با صفات جبروت متجلی شود، نوری بی‌رنگ و بی‌شکل و بی‌کیفیّت، در نهایت هیبت، بر عارف ظاهر می‌شود و فنای صفات نفسانیت و محو آثار هستی او را به‌دنبال دارد. در این مرتبه سالک، اندکی آگاهی بر حال فنا دارد. اما اگر صفات عظموت ازجمله صفت قیومی و کبریا و عظمت و قهاری، متجلی شود و حقیقت نور الهی ظاهر گردد. «فناءالفنا پدید آید و بقاءالبقا روی نماید» (نجم رازی، ۱۳۸۴: ۳۲۴). در تجلی صفات جبروت پرتوی از مشاهده نصیب عارف می‌گردد و صفات بشری او را فانی می‌کند ولی هنوز اندکی از هستی عارف باقی است؛ اما در تجلی صفات عظموت تمام صفات عارف فانی می‌شود و به مرتبهٔ فناءالفنا و بقاءالبقا نایل می‌گردد.

برترین مرتبهٔ فنا، فنای ذات است که با تجلی ذات و پس از مرتبهٔ مشاهده برای سالک حاصل می‌شود. به این نوع فنا نیز «فنای باطن» گفته می‌شود. تجلی ذات همچنان‌که باعث حال مشاهده در سالک می‌شود وجود او را در پرتو ذات حق فانی می‌کند و باقی به بقای حق می‌شود. «التجلّی بالذات یکسب الفناء و البقاء» (سهروردی، ۱۹۶۶: ۱۵۴). با تجلی ذات، نه‌تنها افعال و صفات سالک فانی می‌شود بلکه تمام وجود او در وجود حق متلاشی می‌گردد و فنای ذات بقای حقیقی را برای سالک به دنبال دارد. به گفتهٔ ابوسعید خراز «الفناء هو التلاشی بالحق و البقاء هو الحضور مع الحق» (کاشانی،۱۳۸۱: ۴۲۸؛ رک: هجویری، ۱۳۸۳ : ۳۶۴). صاحب این فنا چنان وجود حق بر او غالب و مستولی می‌گردد که باطن او ازجمله وساوس و هواجس، فانی می‌شود و غیر وجود حق چیزی را اثبات نمی‌کند و پس از فنای ذات به منزل توحید قدم می‌گذارد.

تبیین نقش تجلی ذات در منزل توحید

توحید، آخرین منزل سلوک و مقصد سالک است (رک : انصاری، ۱۴۱۷: ۱۴۱). توحید به جز حق ندیدن است و فانی شدن ماسوی از وجود سالک در پرتو ذات الهی. «التوحید فناء الاغیار عند ظهور الانوار» (قشیری، ۱۳۸۹: ۲۸۰). مرتبهٔ توحید زمانی است که سالک از هستی خویش بیرون آید و از دیدن خویش فانی شود و تنها خدا را ببیند. توحید یکی دانستن است و یکی دانستن، تنها خدا را دیدن و ندیدن ماسوی است (مستملی بخاری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۷۷۷).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

سالک، سیر و سلوک خود را با طلب آغاز می‌کند و در منازل گوناگون از خود و ماسوی بیرون می‌آید و در مرتبهٔ فنا از غیر خدا تهی می‌گردد، این موهبت با تجلی ذات حق که موجب فنای ذات سالک است حاصل می‌شود و سالک را به منزل توحید می‌رساند. «چون تجلی ذات درآید، توحید تولد کند» (روزبهان، ۱۳۸۱: ۳۲). نیل به مرتبهٔ توحید به‌تدریج در سیر عرفانی حاصل می‌شود و سالک با طی کردن مراحل محاضره و مکاشفه و مشاهده به منزل توحید قدم می‌گذارد؛ نور محاضره بر اثر تجلی افعالی، نور مکاشفه بر اثر تجلی صفات الهی و نور مشاهده بر اثر تجلی ذات حق بر وجود سالک پرتو می‌افکند و بعد از تابش انوار تجلی ذات و مرتبهٔ مشاهده و فنا، انوار توحید وجود سالک را فرامی‌گیرد. «ثم نور المحاضرة بزوائد اليقين، ثمّ نور المكاشفة بتجلّى الصفات، ثمّ نور المشاهدة بظهور الذات، ثم بعد هذا أنوار التوحيد» (قشیری،۲۰۰۸ ، ج۲: ۶۱۳؛ ج۳: ۲۷۷).

تجلیات افعالی، صفاتی و ذاتی موجب فنای افعالی، صفاتی و ذاتی سالک می‌گردد و او را به‌ترتیب در مراتب توحید افعالی و توحید صفاتی و توحید ذاتی قرار می‌دهد. عزالدین محمود، نوعی از توحید را «توحید علمی» می‌نامد که حاصل علم الیقین است و تعبیری از توحید افعالی و صفاتی است. سالک در این مرتبه موجود حقیقی و مؤثر مطلق را خدا می‌داند و جمیع افعال را اثر فعل حق می‌شمارد و هر صفتی را پرتوی از نور صفات حق می‌داند. در مرتبه‌ای برتر یعنی «توحید حالی» که حاصل تجلی ذات و نور مشاهده است وجود صوفی به یکباره فانی می‌شود و در وجود حق ذوب می‌گردد، هیچ‌چیز دیگری به جز حق در دل سالک وجود ندارد و به این طریق در یگانگی حق مستغرق می‌شود (رک: کاشانی، ۱۳۸۱: ۲۱). در منزل توحید ذاتی، تمام ظلمات وجود سالک در غلبهٔ اشراق نور ذات متلاشی و مضمحل می‌گردد و بر مثال ذره‌های هوا در اشراق نور آفتاب، ذره‌وار روی در نقاب تواری می‌کشد. وجود موحد در مشاهدهٔ جمال وجود حق چنان مستغرق می‌شود که جز ذات حق چیزی را شهود نمی‌کند و در پرتو تجلی ذات، حجاب نفسانی و بشری از وجود سالک رخت برمی‌بندد و وجود او در ذات حق محو می‌شود و چیزی جز وجود حق را اثبات نمی‌کند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

نمودار ۱: نقش تجلیات الهی در حصول احوال عرفانی

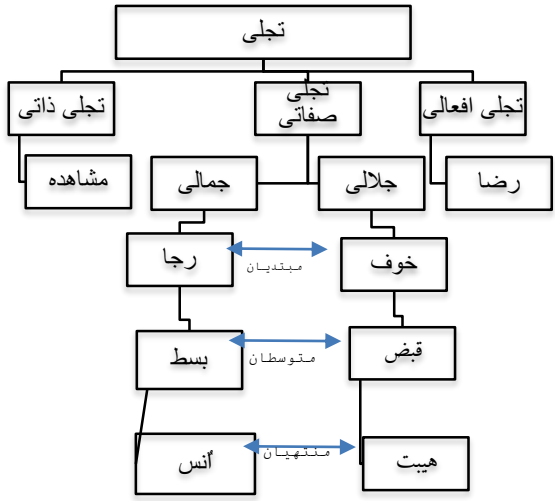

نمودار ۲: نقش تجلیات در حصول انواع شهود

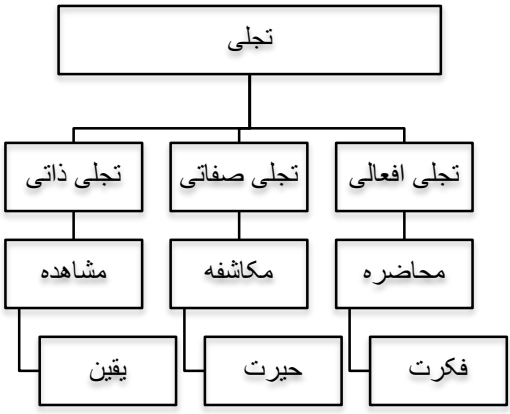

نمودار ۳: نقش تجلیات در مراتب فنا

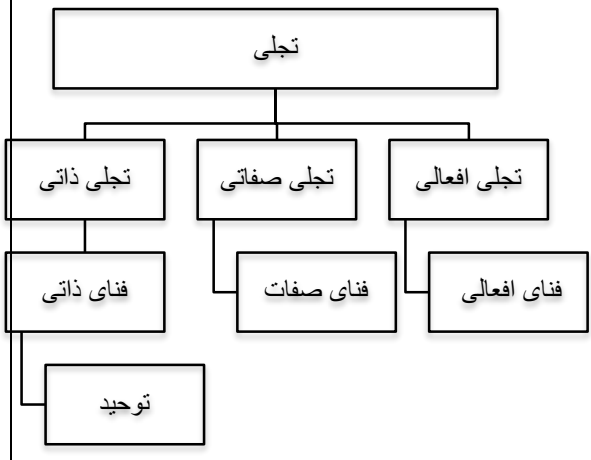

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

نتیجه:

با توجه به مطالب مندرج در مقاله، نتایج ذیل حاصل شد:

- مفهوم تجلی در عرفان اسلامی، دو بعد اساسی دارد: یک بعد در اندیشهٔ ابن‌عربی و پیروان او که در تبیین نظام هستی به‌کار می‌رود و با اندیشهٔ وحدت وجود و بیان مراتب و حضرات وجود در ارتباط است. بعدی دیگر به‌معنای جلوه کردن خدا بر دل صوفی و به‌گونه‌ای شهود انوار الهی است که در عرفان دورهٔ اول در مراحل سلوک نقش برجسته‌ای دارد.
- انواع تجلی در عرفان دورهٔ اول، (عرفان عملی) به سه دستهٔ اصلی: تجلی افعال و تجلی صفات و تجلی ذات تقسیم می‌شود که هرکدام در سلوک عرفانی برای صوفی نتایجی حاصل می‌کند. تجلی افعالی خاص مبتدیان سلوک است، با تجلی افعالی، عارف برای خود فعلی در نظر نمی‌گیرد و به نوعی مسلوب الاختیار می‌گردد و در مرتبهٔ رضا و تسلیم قرار می‌گیرد. در مرتبهٔ بالاتر از تجلی افعالی، تجلی صفاتی است. با این تجلی، خداوند در کسوت یکی از صفات خود بر عارف متجلی می‌شود و با آن، عارف از ظلمات صفات خلق و خود منقطع می‌شود. تجلی ذات برترین مرتبهٔ تجلی و خاص منتهیان سلوک است که در نتیجهٔ آن صوفی هیچ وجودی برای خود در نظر نمی‌گیرد و مستغرق وجود حق می‌شود.
- ظهور انوار تجلی در بروز احوال عرفانی نقش ویژه‌ای دارد. نخستین تجلی برای سالک، تجلی افعالی است که باعث حصول حال رضا می‌شود. احوال خوف و قبض و هیبت، نتیجهٔ تجلی صفات جلالی است که به‌ترتیب برای مبتدیان و متوسطان و منتهیان سلوک حاصل می‌شود؛ به همین ترتیب احوال رجا، بسط و انس، حاصل تجلی صفات جمالی است.
- سالک در سیر الی‌الله به مجاهده می‌پردازد تا به مرتبهٔ مشاهده برسد. مشاهده که دیدار خداوند از طریق دل است، از عالی‌ترین احوال عرفانی است که سالک با آن به یقین می‌رسد. تجلی ذات باعث بروز مقام مشاهده برای سالک می‌شود.
- علاوه بر اینکه مشاهده، نوع عالی حال در عرفان محسوب می شود، برترین نوع شهود نیز هست. در کنار مشاهده، محاضره و مکاشفه از انواع شهود می‌باشند؛ محاضره نتیجهٔ تجلی افعالی است، در این نوع شهود، عارف از طریق نور عقل، آیات و نشانه های عالم هستی را از آثار فعل حق می‌داند. مکاشفه نتیجهٔ تجلی صفاتی است که با انوار صفات، اندکی از حجاب

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

از وجود سالک به کناری می‌رود و در این هنگام، با علم حضوری و بدون برهان، خدا را می‌بیند.

- انواع تجلیات الهی باعث ایجاد حال فنا در سالک می‌شوند. با تجلی افعالی، فنای افعال حاصل سالک می‌شود که به آن فنای ظاهر می‌گویند. با تجلی صفات و ذات نیز عارف به فنای صفات و ذات می‌رسد که به آن فنای باطن می‌گویند. اما عالی‌ترین درجهٔ فنا زمانی است که عارف با تجلی ذات، به مقام مشاهده می‌رسد و تمام وجود او در انوار ذات حق فانی می‌شود.
- آخرین منزل سلوک، توحید است که عارف جز حق چیزی نمی‌بیند و واصلان و کاملان با شهود تجلی ذات و نفی کامل اغیار از وجود خویش در این مرتبه واقع می‌شوند. توحید مقام اتحاد و اتصال در حق است که نتیجهٔ تجلی ذات است. در مرتبهٔ توحید تمام افعال و صفات و ذات سالک که حجاب‌های طریقند در انوار ذات حق محو می‌شوند و درنتیجه سالک فقط وجود خدا را اثبات می‌کند و غرق در دریای ذات، بر آن است که چیزی جز وجود حق نیست.

کتاب‌نامه:

- قرآن کریم
- انصاری، [خواجه] عبدالله.(۱۳۷۲)، *مجموعه رسائل فارسی*، تصحیح سرور مولایی، تهران: توس.
- ــــــــــــ .(۱۴۱۷)، *منازل السائرین*، تصحیح علی شیروانی، تهران: دارالعلم.
- ایزوتسو، توشیهیکو. (۱۳۷۸)، *صوفیسم و تائوئیسم*، ترجمه محمدجواد گوهری، تهران: روزنه.
- بقلی شیرازی، روزبهان. (۱۳۹۳)، *منطق الاسرار ببیان الانوار*، تصحیح علی‌اصغر میرباقری‌فرد، زهره نجفی، تهران: سخن.
- ــــــــــــ . (۱۳۸۹)، *شرح شطحیات*، تصحیح هنری کربن، تهران: طهوری.
- ــــــــــــ .(۱۳۸۱)، *رسالة القدس*، تصحیح جواد نوربخش، تهران: یلدا قلم.
- .ــــــــــــ . (۱۴۲۶)، *مشرب الارواح*، تصحیح عاصم ابراهیم الکیالی، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ــــــــــــ . (۲۰۰۸)، *عرائس البیان فی حقائق القرآن*، احمد فرید المزیدی، بیروت: دارالکتب العلمیة.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

- جهانگیری، محسن. (۱۳۶۱)، *ابن‌عربی چهره برجسته عرفان اسلامی*، تهران: دانشگاه تهران.
- خرگوشی، ابوسعد عبدالملک بن‌محمد. (۱۴۲۷)، *تهذیب الاسرار فی اصول التصوّف*، تصحیح امام سید محمد علی، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- سراج طوسی، ابی‌نصر عبدالله. (۱۹۱۴م)، *اللمع فی التصوّف*، تصحیح رینولد نیکلسون، بریل: لندن.
- سهروردی، شهاب‌الدین عمر. (۱۹۶۶م)، *عوارف المعارف*، بیروت: دارالکتب العربی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد.(۱۹۰۵)، *تذکرة الاولیاء*، تصحیح رینولد الن نیکلسون، لیدن: بریل.
- عین‌القضات همدانی. (۱۳۸۹)، *تمهیدات*، تصحیح عفیف عسیران، تهران: منوچهری.
- غنی، قاسم. (۱۳۸۹)، *تاریخ تصوّف در اسلام*، تهران: زوار.
- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۹۳)، *الرسالة القشیریة*، تصحیح علی‌اصغر میرباقری فرد، زهره نجفی، تهران: سخن.
- ــــــــــــ . (۱۳۸۳)، *الرسالة القشیریه*، ترجمه ابوعلی حسن بن‌احمد عثمانی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ــــــــــــ . (۱۳۸۹ق)، *أربع الرسائل فی التصوّف*، تصحیح قاسم سامرائی، بغداد: المجمع العلمی العراقی.
- ــــــــــــ . (۲۰۰۱م)، *شرح اسماءالحسنی*، تحقیق و شرحه عبدالرؤف سعد و سعد حسن محمد علی، قاهره: دارالحرم للتراث.
- ــــــــــــ .(۲۰۰۸ – ۲۰۰۷م)، *لطائف الاشارات*، ج۱، قدم له ابراهیم بسیونی، قاهره: الهیئة المصریة العامة الکتاب.
- کاشانی، عزالدین محمود.(۱۳۸۱)، *مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة*، تصحیح همایی، تهران: هما.
- کاکایی، قاسم. (۱۳۸۲)، *وحدت وجود به روایت ابن‌عربی و مایستر اکهارت*، تهران: هرمس.
- کلاباذی، ابوبکر. (۱۹۳۳)، *التعرف لمذهب التصوف*، قاهره: السعاده.
- مستملی بخاری، اسماعیل. (۱۳۷۵)، *شرح التعرف لمذهب التصوّف*، تصحیح محمد روشن، تهران: اساطیر.
- میبدی، رشیدالدین ابوالفضل. (۱۳۷۱)، *کشف الاسرار و عدة الابرار*، تصحیح علی‌اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
- نجم‌الدین کبری. (۲۰۰۹م)، *فوائح الجمال و فواتح الجلال*، تحقیق یوسف زیدان، قاهره: دارالشرق.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]

- نجم رازی.(۱۳۸۴)، *مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد*، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- هجویری، ابوالحسن. (۱۳۸۳)، *کشف المحجوب*، تصحیح محمود عابدی، تهران: سروش.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-09-15]